

## قطعاتی برای خیزشی که فرا می‌رسد مصاحبه با کمیته‌ی نامرئی

مترجم: امیر کیانپور

از سال 2007، و علی‌رغم جلب توجهات بسیار، «کمیته‌ی نامرئی» هم‌چنان از حضور در محافل عمومی سرباز زده و کم‌تر به درخواست مصاحبه‌ای پاسخ داده است. نظر به این واقعیت که «کمیته‌ی نامرئی» به سادگی نه نامی مستعار برای مجموعه‌ای از نویسندگان، بلکه بیش‌تر موضع و جایگاهی برای گفتن از راهبردهای جنبش انقلابی است، قرار گرفتن آن در تاریکی باعث شده به یکی از موضوعات تحقیق گسترده‌ی پلیسی در دهه‌های اخیر بدل شود؛ به‌ویژه پس از عملیات مضحک به اصطلاح «ضد-توریستی» پلیس فرانسه علیه تارناک و بازداشت جولین کوپا.

در مورد هویت اعضاء کمیته‌ی نامرئی، علی‌رغم انکار اریک ازان، مدیر انتشارات لافابریک، گمانه‌زنی‌ها چنان است که جولین کوپا در مرکز حلقه‌ی نویسندگان قرار دارد و به احتمال زیاد برخی از نویسندگان گروه همان‌هایی هستند که همراه کوپا پیش‌تر در حدفاصل سالهای 1991 تا 2001 در انتشار مجله‌ی «تیکون» همکاری داشته‌اند.

تیکون برگرفته از عبارت عبری «تیکون عولم» به معنای ترمیم جهان پیش از آغاز قرن با هدف بازآفرینی شرایط یک اجتماع جدید و آلترناتیو تأسیس شد و پس از انتشار رساله‌هایی از جمله تئوری بلوم، مقدمه‌ای بر جنگ داخلی، تیکون 1 و 2 و.. به روایت مهدی باله‌اج کاسم در ایتالیا و متعاقب واقعه‌ی 11 سپتامبر منحل شد.

کمی پس از انتشار اولین رساله‌ی کمیته‌ی نامرئی، «خیزشی (قیامی) که فرا می‌رسد»، در پائیز 2008 نیروهای پلیس ویژه با هلی‌کوپتر و سگ‌های واحد ضد-تروریسم وارد تارناک دهکده‌ای در فرانسه شدند و با بیرون کشیدن مظنونین از رختخواب جولین کوپا را به همراه حدود بیست نفر دیگر به اتهام خرابکاری در خطوط راه آهن و.. دستگیر کردند. از جمله اتهامات کوپا همکاری در نوشتن رساله‌ی «خیزشی (قیامی) که فرا می‌رسد» بود که هیچ‌گاه به اثبات نرسید.

مصاحبه‌ی زیر به بهانه‌ی چاپ ترجمه‌ی آلمانی «به دوستان‌مان» (2014)، کتاب جدید کمیته‌ی نامرئی به تازگی در هفته‌نامه‌ی آلمانی Die Ziet منتشر شده است؛ آن‌هم در شرایطی که هر هفته درخواست‌های زیادی از درون فرانسه برای مصاحبه با اعضاء کمیته به انتشارات لافابریک ارسال می‌شود و بی پاسخ می‌ماند.

پاسخ‌ها در این مصاحبه یکسر با نقل قول تنظیم شده؛ ژستی احتمالاً بیان‌گر این حقیقت که برای تغییر، همه‌ی جواب‌ها از پیش در وضعیت وجود دارند و کافی‌ست احضار شده و به کار گرفته شوند. کتاب «خیزشی (قیامی) که فرا می‌رسد» به فارسی در فضای مجازی منتشر شده است.

«خیزشی که فرا می‌رسد» علیه چه کسی باید هدایت شود؟ چگونه باید در این جنگل پست-مدرن دشمن سیاسی‌مان را تعریف کنیم؟

«آقایان و اربابان خودشان خوب جملگی اتفاق نظر دارند که کاری کنند تا فقرا به دشمنان‌شان بدل شود. آن‌ها نمی‌خواهند بر آن چه موجب شورش می‌شود پایان دهند. چگونه انتظار دارید که کل قضیه به‌خوبی و خوشی تمام شود؟ (توماس مونتسر)

چه طوری شما به این نتیجه‌ی قاطع رسیده‌اید که برای سرمایه داری متأخر می‌تواند آلترناتیوی وجود داشته باشد؟ مگر همه‌ی ما، از جمله خود شما، از نظام موجود سود نمی‌بریم؟ آیا می‌توانیم با مضار و معایب این نظام مبارزه کنیم بدون آن که امتیازات آن را از دست دهیم؟

«همواره چیزی در کالبد اجتماعی، در طبقات و گروه‌ها و خود افراد هست که به‌طریقی از روابط قدرت می‌گریزد. چیزی که به‌هیچ‌وجه نه یک ماده‌ی اولیه‌ی کم‌وبیش مطیع یا رام‌نشده‌ی، بلکه جنبشی مرکزگریز، انرژی‌ای معکوس، یا راهی برای گریز و تخیله است. بی‌شک چیزی «معین و تعریف شده» تحت عنوان توده‌ی [شورشی] در کار نیست، اما چیزی «از جنس» توده وجود دارد. در درون بدن‌ها، در جان‌ها، در افراد، در پروتاریا، در بورژوازی، چیزی یا جزئی از جنس توده وجود دارد، لیکن در امتداد و اشکال، انرژی‌ها و تحویل‌ناپذیری‌های گوناگون. این جزء بیش از آن که نسبت به روابط قدرت بیرونی باشد، حد این روابط، سطح درونی یا زیرین آن، یا نقطه‌ی مقابل آن است؛ چیزی است که هر پیشروی قدرت را با نوعی حرکت در جهت رهایی یا خروج از روابط قدرت پاسخ می‌دهد. (میشل فوکو)

کدام یک مهم تر است: انقلاب در حوزه‌ی سیاسی-اقتصادی یا انقلاب در جهان درون، یا به عبارت دیگر خلق یک «آگاهی جدید»؟

«هم‌آیندی و تطابق تغییر محیط و فعالیت بشری با تغییر انسان توسط خویش را نمی‌توان به شکل عقلانی درک کرد و فهمید مگر به‌مثابه‌ی پراکسیسی انقلابی» (کارل مارکس)

آیا بهتر و مناسب‌تر نیست که به اقتصادهای ملی و منطقه‌ای، به پول‌ها و ارزهای ملی و به فضاهای اقتصادی منطقه‌ای باز گردیم؟

«مقیاس ملی، که برای مدت‌ها هم برای دولت و هم برای انقلابی‌ها مقیاسی بی‌نظیر و تمام عیار برای کنش سیاسی بود، حالا اما به مقیاسی برای ناتوانی بدل شده است. ناتوانایی‌ای که علیه خویش هم‌چون خشمی ناسیونالیستی باز می‌گردد و حالا عرصه را در همه جا فتح کرده است. در سطح ملی چیزی دیگر نمانده که انجام دهیم و نه فقط بدین‌خاطر که آن با تمام اشکال ارتجاع به‌خوبی چفت‌وجور می‌شود. در سطح ملی دقیقاً هیچ چیزی نمانده که بتوان انتظارش را کشید. امر ملی مرده و به خاک سپرده شده. دولت دیگر به‌هیچ‌دردی نمی‌خورد مگر برای آشپزی دست‌پخت مشترک تروئیکا، این تثلیث مقدس متشکل از صندوق

بین‌المللی پول، بانک مرکزی و کمیسیون اروپا. برای ما دیگر امر ملی وجود ندارد. جز محلی و جهانی چیزی در کار نیست.»  
(دستروئیکا)

**در هر حال، آیا بازگشت اشکال زندگی پیشامدرن می‌تواند یکی از گزینه‌های ممکن باشد؟ به عبارت دیگر، آیا باید مدرنیته‌ی دیجیتالی شده و جهانی شدن را منحل کرد؟**

«باور به پیشرفت به معنای آن نیست که باور کنیم پیشرفتی هم حاصل شده است.» (کافکا)

**آیا شما خود را ذیل سنت آنارشسیسم فرانسوی تعریف می‌کنید؟ الگوهای شما کدام اند؟**

«تاکنون آنارشسیست‌ها خود اصولاً نظام‌مندهایی افراطی مانده‌اند، و اساساً آنارشی‌شان مفهومی محدود و کاملاً دست و پا بسته است (...). نخیر آنارشی هرگز آن قدر سرد و سراسر نیست که آنارشسیست‌ها خیال می‌کنند؛ وقتی آنارشی، به جای آن که جهانی قابل تحویل به مفهوم باشد، به رویایی تیره و ژرف بدل شود، خصایل و عادت‌های آنان این طوری خواهد شد.» (گوستاو لاندوئه)

**در مورد این ایده‌ی داستایوفسکی چه فکر می‌کنید: «رستگاری و نجات تمام بشریت، خواه به شکلی مذهبی خواه سوسیالیستی، هرگز حتی به اشک‌های یک کودک هم نمی‌ارزد»؟**

«از آن جایی که تاریخ، به مثابه‌ی آن چه که می‌تواند ساخته شود، نه خیر که سرشار از دهشت و وحشت است، تفکر حقیقی قبل از هر چیزی منفی است. تفکر‌هایی نه بر مبنای آن چه ایده‌آل یک جامعه‌ی راستین می‌داند، بلکه بر مبنای آن چه او را از یک جامعه‌ی کاذب متمایز می‌کند تنظیم می‌شود.» (تئودور آدورنو)

**از نظر شما چه تفاوتی میان خشونت راست و خشونت چپ وجود دارد؟ یا اگر به زبان والتر بنیامین بگوییم، چگونه می‌توان میان خشونت ناب و خشونت ابزاری تمایز قائل شد؟**

فرانکفورت، 18 مارس 2015، ساعت 6 و 30 دقیقه، خیابان سایل، شماره 33، کمیسریای پلیس

**چرا میان قدرت مشروع دموکراتیک و خشونت نامشروع دولتی هیچ تفاوتی قائل نیستید؟**

«اگرچه که پلیس همیشه وهمه جا یک جور است، نمی‌توان انکار کرد که دست آخر روح آن در سلطنت مطلقه (آن جا که بازنمای خشونت حاکم در مقام چهره‌ای است که در او قدرت‌های تام قانون‌گذاری و اجرایی درهم آمیخته و یکی شده‌اند) ویرانی کم‌تری به بار می‌آورد در مقایسه با دموکراسی‌هایی که پلیس آن بدون رابطه‌ای از این دست بر منحط‌ترین شکل خشونت‌ی که بتوان تصور کرد گواهی می‌دهد.» (والتر بنیامین)

هربرت مارکوزه اساساً گفته: انقلاب توجیه‌ناپذیر است مگر وضعیتی انقلابی وجود داشته باشد، و اکثریت اعظم مردم در رنج باشند. آیا او درست می‌گوید؟

«آندریاس لوبیتس یک آدم نرمال و عادی بود. هرکی با او سروکار داشت همین را می‌گوید و در این مورد اصلاً شکی نیست: آدم نرمال است تا آنجایی که توسط عده‌ی زیادی نرمال تشخیص داده شود. او مسلمان نبود، آنارشیست نبود، معتاد نبود و حتی الکی هم نبود! او به حدی نرمال بود که، مثل همه‌ی آدم‌ها در اروپای غربی، از 'افسردگی' رنج می‌برد. دست آخر، چه چیز نرمال‌تر از افسرده بودن وقتی در یک کشور افسرده و ناامیدکننده زندگی می‌کنیم؟» (آلسی دلامبریا)

بنابر فرمول مارکس، شما «خوشبختی» را با «نبرد» تعریف می‌کنید. یعنی شما برای خوشبخت بودن نیاز دارید که همواره دشمنی داشته باشید. این دیگری به مثابه‌ی خصم است که هستی‌تان به معنا می‌دهد، چرا؟

«ما گوش به زنگ و مراقب‌ایم و از تمام آن‌چه اتفاق افتاده خبر داریم: این گونه است که می‌توانیم به طرزی بی‌پایان طعنه‌زنی و سرزنش کنیم. مشاخره می‌کنیم باهم اما زود باهم می‌سازیم- چراکه نمی‌خواهیم معده‌مان خراب شود. خوشی‌های کوچک روزانه‌ای داریم و خوشی‌های کوچک شبانه‌ای: اما نگران تندرستی خویش نیز هستیم. 'ما خوشبختی را اختراع کرده‌ایم؛ چنین می‌گویند واپسین انسان‌ها و چشمک می‌زنند» (فردریش نیچه)

وقتی تاریخ جهان را هم چون «جنگی» دائم تعریف می‌کنید، یک توصیف تجربی را به ادعایی هستی‌شناختی تبدیل کرده‌اید. جوهر تاریخ «جنگ» است، و بالطبع جنگ پایان‌ناپذیر خواهد بود. چرا چنین اتصال-کوتاهی؟

«اگر تکنیکی بودن یا اقتصاد هنجاری/دستوری، به‌عنوان مارکی بر پیشانی دوران ما، تضاد اصلی و اولیه را پنهان می‌کند (حتی وقتی که آن تشدید و تکثیر می‌شود و به‌غایت خود می‌رسد) گشودن عرصه‌ای برای آشکار ساختن این ستیز انکارشده، آن‌طور که به نظر می‌رسد برنامه‌ای گنگ و مبهم نیست؛ بلکه طرح و برنامه‌ای برای حقیقت است.» (راینر شورمان)

چرا شما به شکلی پیشینی این تصمیم هنجاری را گرفته‌اید که شدت وحدت وجودی را به تجربه‌ی خشونت و سرمستی گره بزنید؟ آیا صلح خود نوعی شدت نیست؟

«طبقه‌ی کارگر، که کاملاً منضبط بود، یا دست‌کم به رهبران سوسیالیست-دموکراتش اعتماد داشت و خرسند بود که وین توسط ایشان به شیوه‌ای مثال‌زدنی مدیریت می‌شود، در آن روز بدون رهبرانش دست به عمل زد. وقتی آن‌ها کاخ دادگستری را آتش زدند، زایتس، شهردار شهر، سوار بر ماشین آتش‌نشانی، درحالی که دست راستش را برافراشته بود، خواست که راه‌شان را صد کند. ژست او اما بی‌نتیجه ماند: کاخ دادگستری در آتش سوخت. پلیس حکم تیر دریافت کرد؛ نود نفر کشته شدند. حالا چهل و شش سال گذشته؛ و شور و هیجان آن روز را من هنوز تا مغز استخوان حس می‌کنم. این نزدیک‌ترین تجربه‌ی من از انقلاب در زندگی بوده است. صدها صفحه هم برای توصیف آن چه دیدم کفایت نمی‌کند.» (الیاس کانتی در مورد روز 15 ژوئیه 1927)

## چرا تفاوتی نمی‌گذارید میان شورش در کشورهای دموکراتیک و کشورهای غیردموکراتیک؟

«عذر می‌خواهم، دموکراسی چیست؟ جز یک واژه‌ی مبهم، مبتذل که معنای دقیقی ندارد، جز یک کلمه‌ی لاستیکی؟ الان کدام عقیده است که زیر تابلوی دموکراسی جای نگیرد؟ حالا همه مدعی دموکراسی هستند.» (آگوست بلانکی)

## چرا آن چه خواهد آمد از آن چه هست بهتر خواهد بود؟

«کاملاً قابل تصور است که شکوه و جلال زندگی با همه‌ی غنایش، کاملاً نزدیک هر موجودی حاضر و در انتظار مانده، اما پنهان در اعماق، فروپوشیده، ناپیدا و دور. لیکن آن جاست، نه خصمانه، نه ویران‌گر و نه گنگ تا به محض آن که او را با نام حقیقی‌اش فراخوانی روی بنماید و بیاید. ماهیت جادو در همین هست، جادو خلق نمی‌کند، بلکه احضار می‌کند و فرا می‌خواند» (فرانتس کافکا)

دشمنان شما باید منتظر چه اقدامی از جانب شما باشند؟ سرنوشت کسانی که نه طرف شما هستند و نه قدرت چه خواهد شد؟

«آسمان و زمین واجد زیبایی‌ای باشکوه هستند، اما از آن سخن نمی‌گویند؛ و چهارفصل مطابق با قانونی بدیهی از پی هم می‌آیند، بی‌آن که آن را به بحث و گفتگو بگذارند.» (چوانگسی)

حتی در اجتماع آینده، این سؤال کلیدی باقی است که چه کسی تصمیم خواهد گرفت. شما از تمام اشکال بازنمایی سرباز می‌زنید. چه کسی خود شما را بازنمایی خواهد کرد؟

«حکم نمایندگی حزب پرولتاریا را ما از کسی جز خودمان نگرفتیم، هرچند این حکم ممه‌ور به نفرت گسترده و عام همه‌ی احزاب و تمام فراکسیون‌های جهان کهن ازماست» (کارل مارکس)

## وضعیت استثنائی تاریخ کی به پایان می‌رسد؟

«مسیح نمی‌آید مگر هنگامی که دیگر به آمدنش نیازی نیست او نخواهد آمد مگر پس از ظهور خویش، او نه در روز آخر، بلکه آخر تمام روزها [یک روز پس از واپسین روز] خواهد آمد.» (فرانتس کافکا)

ترجمه‌ای از:

<<https://lundi.am/Comite-Invisible>>

